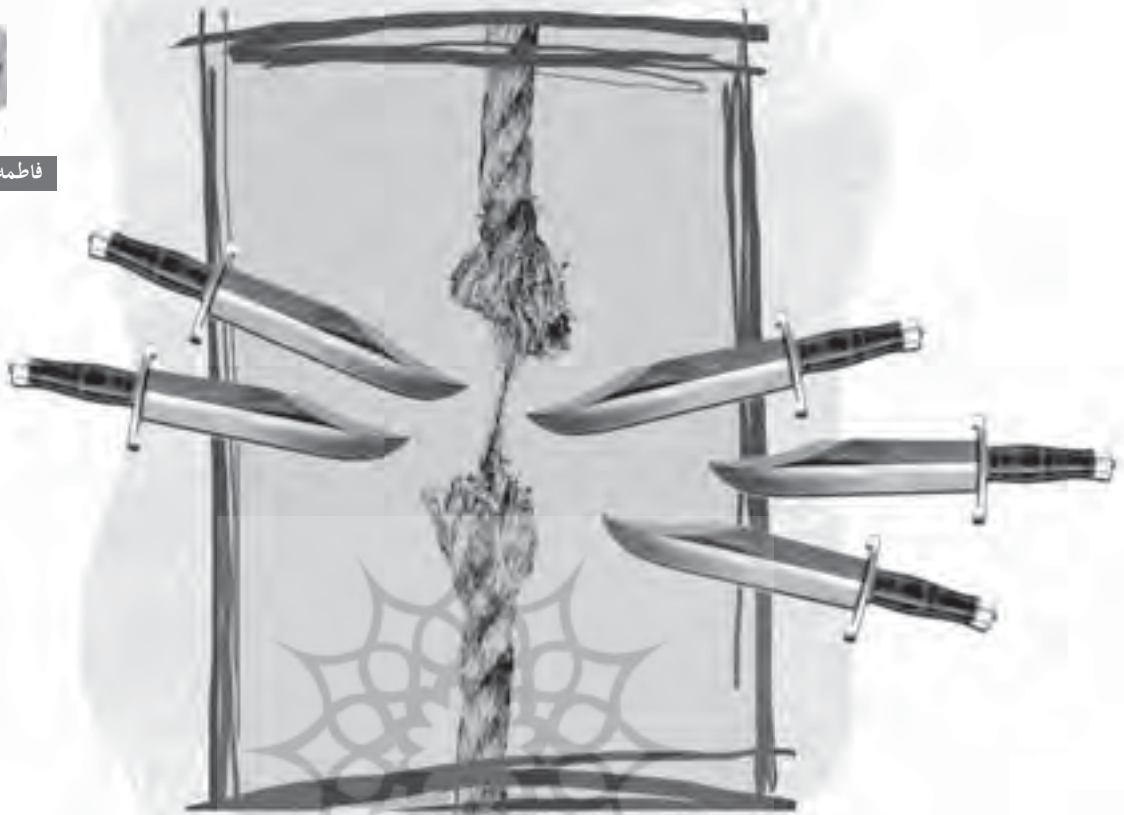




فاطمه سادات حسینی



دست انداز در برابر

تقریب

رسال جامع علوم انسانی

اشاره

جامعه‌ای رشد یافته و پویاست که از وحدت و انسجام درونی برخوردار باشد و در مقابل، جامعه‌ای را عقب مانده می‌دانیم که در آتش تفرقه می‌سوزد. رسول گرامی اسلام (ص) در روزهای پایانی عمر گرامی خویش از دغدغه‌ها و دل‌واپسی‌های بعد از خود می‌گوید و همگان را به همدلی و وحدت پیرامون محور «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» فرا می‌خواند تا جامعه اسلامی به صورت یک جامعه پویا و زنده در میان جوامع انسانی سرفراز باشد.

پیشینه وهابیت

مسلك وهابى منسوب به شيخ محمد فرزند عبدالوهاب نجدى است. وى در سال ۱۱۱۵ هجرى قمرى در شهر «عينيه» از شهرهاى نجد تولد يافت. پدرش در آن شهر قاضى بود. شيخ از كودكى به مطالعه كتب تفسير و حديث و عقايد به شدت علاقه داشت و از آغاز جوانى بسيارى از اعمال مذهبهى مردم نجد را زشت مى شمرد. در سفرى كه به زيارت خانه خدا رفت بعد از انجام مناسك به مدينه رهسپار شد، در آن جا توسل مردم را به پيامبر در نزد قبر آن حضرت انكار كرد. سپس به نجد بازگشت و از آن جا به بصره رفت و با بسيارى از اعمال مردم به مخالفت پرداخت، ولى مردم بصره وى را از شهر خود بيرون راندند و او چون توشه و خرج سفر به قدر كافى

نداشت، مقصد را عوض كرد و رهسپار شهر «احسا» شد، و از آن جا آهنگ شهر «حريمه» از شهرهاى نجد نمود. در اين هنگام كه سال ۱۱۳۹ ه. ق بود، پدرش عبدالوهاب از عينيه به حريمه انتقال يافته بود. شيخ محمد ملازم پدر شد و كتابهاى نزد او فرا گرفت و به انكار عقايد مردم نجد پرداخت. به اين مناسبت ميان او و پدرش نزاع و جدال در گرفت. همچنين بين او و مردم نجد اختلافهاى شديدى بروز كرد و اين امر چند سال دوام يافت تا اين كه در سال ۱۱۵۳ ه. ق پدرش از دنيا رفت. شيخ محمد پس از مرگ پدر به اظهار عقايد خود پرداخت و جمعى از مردم حريمه از او پيروى كردند و كار وى شهرت يافت. وى از حريمه به عينيه رفت. رييس عينيه در آن وقت، عثمان بن حمد بود. عثمان شيخ را پذيرفت و او را گرمى داشت و در نظر گرفت وى را يارى كند. شيخ محمد نيز در مقابل، اظهار اميدوارى كرد كه همه اهل نجد از عثمان اطاعت كنند. خبر دعوت شيخ محمد و كارهاى او به امير «احسا» رسيد. وى نامه‌اى براى عثمان نوشت و نتيجه‌اش اين شد كه عثمان شيخ را نزد خود خواند و بعد عذر او را خواست. شيخ محمد به او پاسخ داد كه اگر مرا يارى كنى تمام نجد را مالك مى شوى، اما عثمان او را از عينيه بيرون راند. شيخ محمد در سال ۱۱۶۰ ه. ق رهسپار «درعيه» از شهرهاى معروف

نجد شد. در آن وقت درعيه توسط محمد بن سعود (جد آل سعود) اداره مى شد. وى به ديدن شيخ رفت و عزت و نيكي را به او مژده داد. شيخ نيز قدرت و غلبه بر همه بلاد نجد را بشارت داد، و پدين ترتيب ارتباط ميان شيخ محمد و آل سعود آغاز شد.

در آن وقت كه شيخ محمد به درعيه آمد و با محمد بن سعود توافق كرد، مردم آن جا در نهايت تنگدستى و احتياج بودند. «آلوسى» از قول «ابن بشر نجدى» نقل مى كند كه من (ابن بشر) در اول كار شاهد تنگدستى مردم درعيه بودم؛ سپس آن شهر را در زمان «سعود» مشاهده كردم، در حالى كه مردم آن از ثروت فراوان برخوردار بودند. البته ابن بشر شرح نداده است كه اين ثروت هنگفت از كجا پيدا شده بود، ولى از سياق تاريخ معلوم مى شود كه از حمله به مسلمانان قبائل و شهرهاى ديگر نجد (به جرم موافقت نكردن با عقايد وى) و به غنيمت گرفتن و غارت كردن اموال آنان به دست آمده بود.

از آن پس حكومت عربستان به دليل انتساب به سعود، «آل سعود» ناميده شد و به علت انتساب به عبدالوهاب پدر شيخ محمد، حكومت «وهابيت» لقب گرفت. سرانجام محمد بن سعود در سال ۱۱۷۹ ه. ق/ ۱۷۶۵ م بعد از چهل سال حكمرانى و جنگ، بى آن كه بتواند كار مهمى از پيش برد، درگذشت و جاي خود را به پسرش عبدالعزيز سپرد. وى بر خلاف پدر با پشتيبانى شيخ محمد بن عبدالوهاب، حكومت وسيعى پديد آورد. گسترش منطقه حكومتى و تصاحب اموال قبائل، نه تنها هزينه ارتش و بودجه كشور جديد سعودى را فراهم ساخت، بلكه موجى از ثروت و رفاه را با خود به ارمغان آورد. فتح مكه، مدينه و طائف نيز شهرت وى را افزون ساخت. او براساس فتواى وهابيان، مشاهد متبركه و قبه قبور ائمه را ويران كرد. و پس از تصرف حجاز،

شيخ از كودكى به مطالعه كتب تفسير و حديث و عقايد به شدت علاقه داشت و از آغاز جوانى بسيارى از اعمال مذهبهى مردم نجد را زشت مى شمرد. در سفرى كه به زيارت خانه خدا رفت بعد از انجام مناسك به مدينه رهسپار شد، در آن جا توسل مردم را به پيامبر در نزد قبر آن حضرت انكار كرد





سعود و غرب بود. سرانجام عبدالعزیز در سال ۱۳۷۳ ه. ق، پس از ۵۴ سال حکومت بر عربستان، در شهر طائف درگذشت. پس از مرگ او پسرانش به ترتیب سن به حکومت رسیدند تا این که تخت سلطنت به ملک فهد بن عبدالعزیز واگذار شد. او نیز راه و روش اجدادش را ادامه داد و برای ترویج وهابیت کوشش بسیار نمود و روابط و مناسبات سیاسی، اقتصادی با جهان غرب را صمیمیت بیش تری بخشید، و این ارتباطها بعد از او توسط امیر عبدالله پیگیری شده است.

وهایی نه؛ ما سلفی هستیم!

از جمله عناوین و القابی که وهابیان بر خود گذاشته‌اند و به آن افتخار می‌کنند، سلفیه است. به اعتقاد سلفیان، بهترین عصر، عصر سلف صالح است؛ عصری که به پیامبر اسلام (ص) و زمان نزول وحی نزدیک تر است و چون مسلمین صدر اسلام سنت پیامبر (ص) و قرآن کریم را بهتر درک می‌کردند، فهم آنان حجت است. اخیراً مشاهده می‌شود که وهابیان از اطلاق عنوان وهابی به خود پرهیز می‌کنند و در صدد تعویض آن با عنوان سلفیه بر آمده‌اند. حقیقت این است که بین وهابیان و سلفیان فاصله زیادی است؛ زیرا سلفی‌ها به رغم داشتن تفکرات خشک و متحجرانه از دین به اقدامات تخریبی دست نمی‌زدند؛ در حالی که محمد بن عبدالوهاب و پیروان او در عصر حاضر دارای همان تفکرات خشک و بی‌روح به اضافه رشته‌های استعماری هستند که دست به اقدامات تخریبی هم می‌زنند و هر کسی با هر تفکر دیگر را کافر و مشرک و ریختن را حلال و فضیلت می‌دانند و اقرار می‌کنند که ما با یهود و کفار می‌توانیم کنار بیاییم ولی با مسلمانانی که دارای تفکرات ما نباشد نمی‌توانیم! در واقع این گروه مشابه گروه خوارج در زمان امام علی (ع) با همان روح خشونت‌گری هستند. این

بحرین و چند امارت ساحلی خلیج فارس را نیز به سلطه خود در آورد. در عهد عبدالعزیز مناطق زیادی به تصرف وهابیان درآمد؛ در آن دوران انگلیسی‌ها خاندان سعودی را به رسمیت شناختند و با آن‌ها رابطه دوستی برقرار کردند.

در اواخر امارت عبدالعزیز، محمد بن عبدالوهاب در ۹۱ سالگی - و به قول «ابن بشر» در ۹۸ سالگی - درگذشت. به سال ۱۲۰۳ ه. ق به حکم محمد بن عبدالوهاب، در دوران عبدالعزیز، فرزندش سعود از سوی پدر به ولایت عهدی منصوب شد. در تابستان سال ۱۲۱۸ ه. ق ناگاه مردی در کسوت درویشان از پشت سر بر عبدالعزیز ۸۳ ساله پس از ۳۹ سال حکومت حمله کرد و او را به قتل رساند. وهابیان بر آن مرد حمله برده، سرش را بردند.^۲

بعد از عبدالعزیز بن محمد، پسرش سعود ۱۱ سال بر عربستان سلطنت کرد. با مرگ سعود، پسرش ابراهیم به امارت درعیه رسید ولی چون بین او و عمویش عبدالله بن عبدالعزیز بر سر جانشینی پدر اختلاف افتاد، حکومت آل سعود ضعیف و در همین جا متوقف شد. بعدها توسط مشاری بن سعود و... تلاش بسیاری برای برپایی مجدد حکومت و قدرت آل سعود صورت گرفت، اما نتیجه‌ای نداشت تا این که عبدالعزیز بن عبدالرحمن قدرت را در دست گرفت.

وی در سال ۱۳۵۱ ه. ق/ ۱۹۳۹ م به موجب فرمانی نام کشور خود را «المملکه العربیه السعودیه» گذاشت و پایتخت آن را شهر ریاض قرار داد. سیاست داخلی و روش زندگی او تا پایان عمر، طبق آداب قبایل عربی و مذهب وهابیت بود. بزرگ‌ترین خوشبختی عبدالعزیز، پیدا شدن نفت در عربستان بود که امتیاز استخراج آن را به کمپانی آمریکایی استاندارد اویل و سپس شرکت آرامکو واگذار کرد، و این سرآغاز ارتباطی نوین بین آل

وهابیان اقرار می‌کنند که ما با یهود و کفار می‌توانیم کنار بیاییم ولی با مسلمانانی که دارای تفکرات ما نباشد نمی‌توانیم! در واقع این گروه مشابه گروه خوارج در زمان امام علی (ع) با همان روح خشونت‌گری هستند.

گروه متحجر برای این که برای خویش پشتوانه تاریخی رقم بزنند از اطلاق عنوان وهابی به خود پرهیز می‌کنند و در صدد تعویض آن به سلفیه هستند، کنایه از این که ما تابع یک شخص به نام محمد بن عبدالوهاب نیستیم بلکه تابع یک خط فکری تاریخی به نام سلفیه هستیم. بنا بر آنچه ذکر شد، شایسته است در باره واژه سلف و عقاید سلفی‌ها توضیح دهیم.

مفهوم لغوی و اصطلاحی سلفی

سلفی از ریشه سلف به معنای



دولت‌های غربی نظیر آمریکا و انگلیس از بیرون و سرمایه‌های هنگفت نفتی از درون برخوردار شده، ضربه‌های مهلکی بر تقریب بین مذاهب اسلامی وارد شده است. غافل از این که ما مسلمانان اعم از شیعه و سنی یک دشمن مشترک داریم که هر روز دستان پلیدش به خون بی‌گناهان شیعه و سنی در فلسطین، لبنان، افغانستان، عراق و ... آغشته می‌شود. امروزه مفتیان سعودی که عملاً در خدمت بیگانگان قرار گرفته‌اند، به جای پرداختن به مسائل اساسی از جمله اشغال اولین قبله‌گاه مسلمانان به دست صهیونیست‌های غاصب، به حرمت ازدواج با شیعه، نجاست ذبیحه آنان، حرمت پرداخت زکات به فقرا شیعه، تخریب قبور ائمه شیعه و حتی وجوب قتل شیعیان فتوا می‌دهند و حال آن که همه ما دارای یک خدا، قبله، کتاب و پیامبر هستیم.

ما مسلمانان اعم از شیعه و سنی یک دشمن مشترک داریم که هر روز دستان پلیدش به خون بی‌گناهان شیعه و سنی در فلسطین، لبنان، افغانستان، عراق و ... آغشته می‌شود

سلفی‌ها به رغم داشتن تفکرات خشک و متحجرانه از دین به اقدامات تخریبی دست نمی‌زدند

ندارد؛ زیرا لازمه حق، حق است.^۷
۳. انحصار در استدلال‌های قرآنی: ابن قیم جوزی می‌گوید: ان طریق القرآن فی الاستدلال ملائمه فی العقل والوجدان.

پی‌نوشت‌ها

۱. خلاصه‌ای از تاریخ نجد آلوسی از ص ۱۱۱-۱۱۳.
۲. صفر الجزیره، ج ۱، ص ۵۴.
۳. لسان‌العرب، ج ۶، ص ۳۳۰ و ۳۳۱.
۴. النکه السلفی، ص ۱۵ و ۱۶.
۵. الصحوه الاسلامیه، ص ۲۵.
۶. موافقه صحیح المنقول لصریح المعقول، ج ۱، ص ۲۱.
۷. الفتاوی، ج ۵، ص ۱۹۲.

منابع

- جعفر سبحانی، آیین وهابیت، دفتر انتشارات اسلامی، ...
 علی اصغر رضوانی، ابن تیمیه، مؤسس افکار وهابیت، انتشارات مسجد مقدس جمکران، تابستان ۸۵
 علی اصغر رضوانی، زیارت قبور، همان.
 علی اصغر رضوانی، خدا از دیدگاه وهابیان، مسجد مقدس جمکران، بهار ۱۳۸۶.
 علی اصغر رضوانی، شناخت سلفی‌ها، مسجد مقدس جمکران، تابستان ۱۳۸۵.
 علی اصغر رضوانی، توسل، همان.
 علی اصغر رضوانی، برپایی مراسم جشن و عزا، همان.
 علی محمدی آشنانی، شناخت عربستان، مشعر، تابستان ۸۲
 محمدی ری‌شهری، میزان الحکمه، دفتر تبلیغات اسلامی، تابستان ۱۳۷۱.

پیشین است. ابن منظور می‌گوید: «سلف، سلف، سلفاً و سلوفاً؛ یعنی پیشی گرفت.»^۳ سمعانی می‌گوید: «سلفی نسبتی به سلف است و این نسبت، مذهب گروهی است که آن‌ها با این نسبت شناخته می‌شوند.»^۴ دکتر یوسف قرضاوی در مفهوم اصطلاحی سلفیه می‌گوید: «سلف عبارت است از همان قرن‌های اول که بهترین قرن‌های این امت است. قرن‌هایی که در آن‌ها فهم اسلام، ایمان، سلوک و التزام به آن تحقق یافت. سلفی‌گری نیز عبارت است از: رجوع به آنچه سلف اول در فهم دین؛ اعم از عقیده و شریعت و سلوک داشتند.»^۵

سه اصل اساسی سلفی‌ها

۱. تقدیم شرع بر عقل: با مراجعه به نظرات سلفیون از قبیل احمد بن حنبل و ابن تیمیه پی می‌بریم که آنان هیچ ارزشی برای عقل قائل نبودند. ابن تیمیه می‌گوید: کسانی که ادعای تمجید از عقل دارند در حقیقت ادعای تمجید از بتی دارند که آن را عقل نامیده‌اند. هرگز عقل به تنهایی در هدایت و ارشاد کافی نیست، و گرنه خداوند رسولان را نمی‌فرستاد.^۶ از نظر آنان، معقول آن چیزی است که موافق کتاب، سنت و صحابه باشد.

۲. عدم تأویل نقل: یعنی اگر ظاهر آیه و روایتی مخالف نص دیگری از قرآن و یا روایت و عقل باشد نمی‌توانیم تأویل کنیم. ابن تیمیه می‌گوید: آنچه در کتاب و سنت ثابت شد و سلف از امت بر آن اجماع کرده‌اند حق است و اگر لازمه آن نسبت جسمیت به خداوند باشد اشکالی